

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

لاله: هوادار سازمان انقلابی افغانستان

۱۹ اگست ۲۰۱۷

به مناسبت نود و هشتمین سالروز استرداد استقلال افغانستان

مبارزه رهانبخش ملی – دموکراتیک، نخستین هدف جنبش مانوتسه دون اندیشه افغانستان

هجوم وحشیانه قشون «سرخ» شوروی به افغانستان در ششم جدی ۱۳۵۸ به هدف هژمونی سوسیال امپریالیستی اش بر آسیا و دستیابی به آب های گرم هند، معادلات را در منطقه و جهان به کلی تغییر داد. پاکستان از «برکت» این اشغال از یک کشور عقب مانده و جهان سومی، به کشوری دارای سلاح اتمی مبدل گردید و میلیارد ها دالر را به نام «جهاد مردم افغانستان» به جیب زد؛ سیل مهاجرت اجباری افغان ها به سمت ایران باعث شد تا زیر نام «پذیرائی» از مهاجران، آخوند های تازه به قدرت رسیده میلیارد ها دالر کمائی نمایند؛ حاتم بخشی های امیر نشین های عربستان سعودی، قطر، امارات متحده عرب و کویت به خواست و هدایت امپریالیزم جنایتکار امریکا و سگ پیر استعمار (انگلیس) در بخش نیروی انسانی (گسیل هزاران عرب افراطی به هدف جهاد در افغانستان) و تمویل و تجهیز بخش بزرگی از منابع مالی تنظیم های جهادی، نه تنها سد راه پیشروی چکمه پوشان کرملین تا سرحد فروپاشی شوروی گردید، بلکه سر آغاز جنایات فجیع بنیادگرایی اسلامی به منظور تطبیق سناریوی طویل المدت امپریالیزم در آسیا گردید.

مداخلات و دست درازی های سیاسی، اقتصادی و نظامی سوسیال امپریالیزم شوروی در کشور های اروپای شرقی، کوبا، البانی و افغانستان که زیر نام شعار های رویزیونیستی (سه مسالمت آمیز و دو تمام خلقی) خروشچف صورت می گرفت، منتج به شاخ به شاخ شدن پیمان های (ناتو و وارسا) در جهان گردید که انجام این شاخ به شاخ شدن ها همانا شکستن شاخ های پیمان وارسا و فروپاشی سوسیال امپریالیزم شوروی و یکه تازی پیمان ناتو گردید. امروز ناتو که در رأس آن امپریالیزم جنایتگستر امریکا قرار دارد، یکه تاز میدان شده و بر جهان آفائی می نماید و سایر کشور های عضو این پیمان به هر ساز تئورین های کاخ سفید و کارکشته های نظامی پنتاگون می رقصند و این پیمان دمدم با طرح های جدیدی از غارتگری های امپریالیستی امریکا همنا می گردد.

یلغار قشون «سرخ» سوسیال امپریالیزم شوروی بر افغانستان که بیشتر از ۹ سال دوام کرد، روند طبیعی سیر تکاملی فرماسیون های اجتماعی – اقتصادی را در افغانستان مختل ساخت و افغانستان کماکان در چنبره نظام فرسوده نیمه فیودالی متوقف گردید. با وصف آن که دست نشانده های حزب منفور (دموکراتیک) خلق با رویدست گرفتن طرح های

رویزونیستی خروشچف تلاش داشتند تا به دور از واقعیت ها و بدون در نظر داشت شرایط عینی و ذهنی حاکم در جامعه افغانی، راه رشد غیر سرمایه داری را در افغانستان طی نمایند و پیوسته کودتای ننگین هفت ثور را (انقلاب شکوهمند ثور) جار می زدند، اما از آنجائی که ماهیت سرسپردگی و پوسیدگی افکار هفت ثوری ها اظهر من الشمس بود و هیچ همخوانی با علم مارکسیزم نداشت، نه تنها راه به جائی نبرد، بلکه با این گلو پارگی ها و تجاوز آشکار قشون «سرخ» کوچکترین تغییری در مناسبات تولیدی جامعه به وجود نیامد. علاوه بر آن صدور فرمان های من در آوردی و فوق ارتجاعی تره کی نیز کوچکترین تأثیری روی وضعیت و جایگاه نیرو های مولده و مناسبات تولیدی نکرد و تضاد های جامعه نیمه فیودالی – مستعمره آن زمان را حاد تر ساخت، تا جائی که فیودال ها و ملاکین ارضی کوچکترین نشانه های جامعه بورژوازی را نیز نابود می کردند.

جنبش چپ و مائوتسه دون اندیشه افغانستان بعد از تجاوز شوروی ها با تحلیلی که از جامعه افغانستان داشت و آن را کشوری نیمه فیودالی – مستعمره می دید، راه رسیدن به سوسیالیزم را در به سر انجام رساندن انقلاب ملی دموکراتیک به سبک نوین تحلیل کرده بود و تأکید می کرد که در این انقلاب باید راندن اشغالگران در اولویت قرار داشته و پیوست به آن باید در فکر سرنگونی ایدای اشغال و طبقات ستمگر حاکم گردید. این چپ با استفاده از تمامی امکانات مالی و جانی از آغازین روز تجاوز، به هدف رسیدن به انقلاب ملی دموکراتیک در جنگ عادلانه علیه اشغالگران روسی شرکت نمود و مبارزه خود را در بخش های نظامی و سیاسی علیه این یلغار آغاز کرد و در این راه قربانی های بیشماری داد؛ اما این که جنبش چپ و مائوتسه دون اندیشه افغانستان در مسیر این جنگ باید تا کجا و تا چه زمان پیش می رفت و مسأله «حق داشتن، سود جستن و اندازه نگهداشتن» را مراعات می کرد و در موضع گیری های بعدی در مقابل این تجاوز مخصوصاً بعد از مداخله امپریالیزم جنایتکار امریکا و شرکاء و به دست گرفتن مدیریت این جنگ و تغییر مسیر آن از یک جنگ عادلانه به یک جنگ غیر عادلانه و ارتجاعی محتاطانه برخورد می کرد، بر میگردد به ارزیابی دقیق و همه جانبه شرکت جنبش چپ مائوتسه دون اندیشه در جنگ علیه قشون «سرخ» و اما و اگر های آن که مطمئناً روزی باید جنبش انقلابی افغانستان تحلیل جامع و همه جانبه ای از آن ارائه نماید.

با تحلیلی که از شرکت جنبش چپ مائوتسه دون اندیشه در جنگ علیه اشغال کشور در زمان تجاوز قشون «سرخ» وجود دارد باید یادآور گردید که در اوایل این یک جنگ عادلانه بود و شرکت در آن از وظایف اصلی تمامی کمونیست ها به شمار می رفت و مقاومت در برابر ظلم و تعدی اشغالگران و ایدای داخلی آن جزء افتخارات این جنبش چپ و انقلابی محسوب می گردد و در آن هیچ شک و شبهه وجود ندارد، اما هرچه این جنگ طولانی تر می شد، دست درازی های امپریالیزم امریکا، انگلیس، کشور های عربی و کشور های همسایه در به قبضه در آوردن مدیریت این جنگ نیز تشدید می گردید، تا جائی که با گذشت زمان محدود از آغاز جنگ، رهبری آن را امپریالیست ها و سایر کشور های طماع به دست گرفتند و دست به تربیه بنیادگرائی اسلامی زیر نام تنظیم های هفتگانه و هشتگانه زدند و مسیر اصلی جنگ عادلانه را به سوی یک جنگ غیر عادلانه و ارتجاعی کشاندند.

جنبش چپ مائوتسه دون اندیشه باید درایت خود را به کار می برد و از لحظه ای که جنگ ارتجاعی شد و منافع امپریالیزم و سایر کشور های طماع در جنگ علیه قشون «سرخ» مطرح بحث گردید باید با قاطعیت اشتراک در این جنگ را رد می کرد و از تمامی نیرو های مترقی، چپ و انقلابی مخصوصاً کمونیست های مائوتسه دون اندیشه می خواست که نه تنها علیه جنگ ارتجاعی موضع بگیرند، بلکه حتی الامکان آینده نگری می کردند و عواقب بعدی این جنگ ناعادلانه را وسیعاً افشاء می ساختند که متأسفانه نه تنها از این گونه تحلیل ها چیزی به مشاهده نمی رسد، بلکه معکوس آن انحرافات

عجیب و اشتباهات زنده ای از سوی سازمان های مائوتسه دون اندیشه و در کل جنبش چپ افغانستان بروز کردند که باید روزی با جمع بندی سختگیرانه و تحلیلی با سخت ترین الفاظ از خود انتقاد نمایند.

با وصف اشتباهات زنده و انحرافات جدی جنبش چپ مائوتسه دون اندیشه از شرکت بی هدف و بی برنامه در جنگ ناعادلانه، اما اگر این نیرو ها را در مقایسه با عده ای مجهول الهویه که بیرق سوسیالیست های تخیلی را با رنگ های ترتسکی و منصور حکمتی به شانه های شان حمل می نمایند و افغانستان را جامعه سرمایه داری دانسته و تضاد عمده را تضاد بین «کار و سرمایه» قلقله کرده و مارکسیزم را از مارکس به لنین ختم کرده و فاتحه مابعد آن را می خوانند، قرار داده و مقایسه نمائیم، صادقانه باید اقرار کنیم که جنبش چپ مائوتسه دون اندیشه با وجود تمام اشتباهات و لغزش ها یک سر و گردن از عالیجنابان تخیلی ما بالاتر اند، چراکه حداقل قضایا و پدیده ها را دیالکتیکی دیده و سیر تکاملی مارکسیزم را متوقف نساخته و منکر نقش بزرگ رفیق ستالین و رفیق مائوتسه دون در تکامل مارکسیزم نیستند.

عدول رویزیونیست های شوروی از اصول و قواعد علم مارکسیزم به عنوان عامل درونی و تبلیغات گسترده و زهر آگین امپریالیست ها علیه کشور شوراها به عنوان عامل بیرونی باعث و بانی عمده و اساسی فروپاشی سوسیالیزم در شوروی بعد از درگذشت رفیق ستالین گردید. حال عده ای سوسیالیست تخیلی با تعقیب راه و رسم همان رویزیونیست ها، ترتسکیست ها و حکمتیست ها قصد دارند با دگم ساختن مارکسیزم، پرچم مبارزه علیه امپریالیزم و استثمارگران داخلی را در کشور ما به زیر کشیده و غیر مستقیم از تداوم اشغال در افغانستان حمایت نماید، اما این تخیلی ها باید با سلول سلول مغز خود این را درک کرده باشند که حقانیت مارکسیزم در تئوری و پراتیک از سوی مارکس، انگلس، لنین، ستالین و مائوتسه دون، با تحلیل مشخص و دیالکتیکی هر یک از رهبران پرولتاریا از وضعیت کشور های شان به اثبات رسیده و هر اندازه هم که چرندیات بنویسند، نمی توانند عزم پیروان مارکسیزم، لنینیزم، اندیشه مائوتسه دون را از راهی که انتخاب کرده اند، متزلزل گرداند.

بعد ختم غائله تجاوز قشون «سرخ»، ترکیدن پوقانه دولت پوشالی "نجیب" به دست چو بدستان امپریالیزم، آغاز و ختم سگ جنگی های تنظیم های جهادی به دستور بادران منطقه ئی و جهانی، روی کار آوردن و نابود کردن امارت قرون وسطائی گروه طالبان توسط امپریالیزم و بالاخره هجوم وحشیانه امپریالیزم امریکا و شرکاء به بهانه «جنگ علیه تروریسم» به افغانستان، این نقطه از جهان را به یکی از گره گاه های تضاد های امپریالیستی مبدل نموده که رهائی از این وضعیت جز از طریق بسیج کارگران، دهقانان و سایر نیرو های ملی و مترقی در حزب واحد مارکسیزم، لنینیزم، اندیشه مائوتسه دون که رهبری آن را پیشاهنگ طبقه کارگر به عهده داشته باشد، راه و چاره دیگری نمی توان سراغ کرد. به هر اندازه ای که سوسیالیست های تخیلی ما جفنگ بزنند و با ادعا های کاذب و عوام فریبانه جامعه افغانستان را سرمایه داری داد بزنند و تضاد عمده را «تضاد بین کار و سرمایه» به خورد توده ها بدهند، اما واقعیت آن است که جامعه افغانستان نیمه فیودالی – مستعمره است و تضاد عمده بین امپریالیزم و خلق های تحت ستم و دربند افغانستان به اوج خود رسیده که بدون راندن امپریالیزم و سرنگونی طبقات استثمارگر در جامعه نیمه فیودالی – مستعمره افغانستان، راه دیگری وجود ندارد.

به همین منوال تجاوز ماشین جنگی امپریالیزم (ناتو) به سرکردگی و قلدری امپریالیست های امریکا، انگلیس، فرانسه و المان به کشور های عراق، سوریه، یمن و لیبیا و میخکوب کردن این امپریالیست ها توسط امپریالیست های روسیه و چین و دولت فاشیستی ایران که نتیجه ای جز قتل، کشتار و معیوب نمودن صد ها هزار انسان، کوچ اجباری میلیون ها انسان دیگر و بربادی و ویرانی این کشور ها چیز دیگری به ارمغان نیاورده، اوج بربریت و شناعت امپریالیزم را به تصویر کشیده و تضاد عمده این کشور ها نیز جز تضاد بین امپریالیزم و خلق های به خون خفته تحت اشغال چیز

دیگری بوده نمی تواند، چرا که سیر تکاملی تاریخ به اثبات رسانده که بین امپریالیست ها هیچ دوستی و دشمنی دایمی وجود ندارد، اما منافع دایمی وجود دارد. تضاد های امپریالیستی مستقیماً ارتباط می گیرد به منافع آنها، هر زمانی که منافع امپریالیست ها به خطر مواجه گردند، دشمنی ها آغاز و هر زمانی که منافع آنها تأمین گردند، دوستی ها ایجاد می شوند.

امروز اگر گراف تظاهرات ها و قیام های طبقه کارگر کشور های امپریالیستی سیر نزولی به خود گرفته و صدای اعتراض آنها کمتر به گوش می رسد، دلیل آن این است که امپریالیست ها حداکثر تلاش دارند تا «تضاد بین کار و سرمایه» را در کشور های شان به حداقل رسانده و با در اختیار قرار دادن امتیازات اقتصادی - بخوانید تقلیل درجه استثمار - به طبقه کارگر تا حدودی قناعت خاطرشان را فراهم نماید. از جانب دیگر امپریالیست ها با کشاندن بحران به کشور های غیر امپریالیستی مخصوصاً یکتعداد از کشور های آسیائی از یکطرف دامنه جنگ و خونریزی را در این کشور ها پهن تر می سازند و از جانب دیگر تضاد های نهفته در جوامع امپریالیستی را به این کشور ها می کشانند. به یقین می توان گفت که علم مارکسیزم «آیه های» دگم «قرآنی» نیست که بدون ذره ای تعدیل و تغییر به آن چسبید و تحمل کوچکترین تغییری در مارکسیزم را نداشت، اما هر تغییر و تعدیلی در علم رهائی بخش پرولتاریا باید از بستر داغ پراتیک انقلابی بگذرد و حقانیت آن بار بار در عمل به اثبات برسد، کاری که پیروان تروتسکی، کائوتسکی، بوخارین، رویزیونیست های خروشچفی، حکمتیست ها و ده ها درجن منحرف علم مارکسیزم معکوس آن را انجام دادند و مارکسیزم را به بیراهه کشانند.

چپ روی و راست روی علم مارکسیزم را به بیراهه می کشد، مارکسیزم را مختص به مارکس و انگلس دانستن، یا مارکسیزم را تا حکمتیزم و انواع ایزم های دیگر کشاندن همه عملکرد های چپ روانه و راست روانه اند که دشمنان علم مارکسیزم بر آن تأکید دارند، چنان که این موضوع را ولادیمیر ایلیچ لنین در مجموعه آثار منتخب در یک جلد، ترجمه محمد پورهرمان، ص ۳۰۸، به وضاحت بیان می دارد که: «انگلس در خصوص خود و دوست شهپرش چنین می گوید: آموزش ما دگم (جامد) نیست بلکه رهنمون عمل است. در این اصل کلاسیک آن جنبه ای از مارکسیزم که اکثراً از نظر دور می دارند با قوت و صراحت شگرفی خاطر نشان گردیده است. و ما با از نظر دور داشتن آن، مارکسیزم را به یک چیز یک طرفه، زشت و بی روح تبدیل می کنیم، عصاره حیاتی آن را می کشیم، ارکان اساسی تئوریک آن یعنی دیالکتیک یا آموزش مربوط به تکامل تاریخی جامع الاطراف و مشحون از تضاد را منهدم می سازیم، ارتباط آن را با وظایف عملی معین زمان که در هر چرخش تازه تاریخ تغییر پذیرند، قطع می نمائیم.»

با این وصف آیا می توان این ادعای سوسیالیست های تخیلی را موجه و علمی دانست که بدون درک صحیح و واضح از این جمله مانیفیست که «کارگران میهن ندارند»، از سهمگیری پرولتاریا و جنبش چپ و انقلابی کشور در مبارزه رهائیبخش و استقلال طلبانه علیه سوسیال امپریالیزم شوروی و اشغالگران غربی به سردمداری امپریالیزم امریکا انتقاد کرد و مبارزه نیروهای انقلابی علیه اشغالگران و ایادی داخلی آن را عدول از اصول مارکسیزم دانست؟ در شرایطی که اشغالگران با بیرحمی و قساوت پرولتاریا، دهقانان و سایر زحمتکشان را بی رحمانه سلاخی می کنند، در وضعیتی که شانه های طبقات استثمار شونده زیر فشار مضاعف استثمار امپریالیزم و استثمار طبقات حاکمه از بورژوازی کمپرادور گرفته تا بورژوازی داخلی، فیودال ها، متنفذین شریک، قومندان های تنظیم های خونریز جهادی، روحانیون و غیره خم گردیده و هر روز بار سنگین جنگ به شدت ارتجاعی جاری را حمل می نمایند، آیا می توان به دور از تحلیل دیالکتیکی، با رویکرد دگماتیکی و جار زدن این که چون مارکس گفته «کارگران میهن ندارند» از مبارزه علیه استثمارگران و استثمارگران دست کشید؟ آیا می توان بدون تحلیل جامعه افغانستان تمام کاسه کوزه ها را بر سر «تضاد

بین کار و سرمایه» شکستاند و از تضاد حاد جاری بین امپریالیسم و دست پرورده های آن از یکطرف و تمام خلق دربند افغانستان از جانب دیگر، چشم پوشی کرد؟

همانطوری که مارکسیست ها افراد دگم نیستند که مارکسیسم را خشک و جامد فکر کرده و همچون «آیه های قرآنی» تئوری های آن را تقدس گونه حفظ نموده و جرأت دادن زیر و زیر به آن را نداشته باشند، همانگونه مارکسیست ها افراد رویونیست نیز نیستند که با تئوری های من درآوردی مارکسیسم را به لجن بکشند. اگر چارچوب تئوری مارکسیسم را مارکس و انگلس نهادینه ساخته و آن را رهنمای عمل مارکسیست ها قرار دادند، این لنین و ستالین بودند که در مبارزه انقلابی تئوری را در عمل پیاده ساخته و ساختمان سوسیالیسم را در کشور بزرگ شوراها اعمار کردند؛ به همین منوال مائوتسه دون هم دست زیر الاشه ننشست تا منتظر بماند که چه وقت جامعه فیودالی و قبایلی چین به سرمایه داری گذار می کند تا تئوری مارکسیسم را در عمل پیاده کرده انقلاب نماید، بلکه با درایت خاص و تحلیل جامعه چین از طریق جنگ توده نی طولانی، از راه انقلاب دموکراتیک نوین به مسیر سوسیالیسم قدم گذاشت.

وسعت شناخت و درک انسان از مارکسیسم بر می گردد به درایت و فهم او از این علم و چگونگی تطبیق آن با شرایط خاص هر جامعه، به هر اندازه ای که مطالعه یک انسان از مارکسیسم وسیع و همه جانبه باشد، اما در پراتیک اجتماعی پایش بلند یا این که تئوری های مارکسیسم را خشک و جامد فکر کند، به همان اندازه دچار لغزش گردیده و در شناختش از روند تطبیقی این علم در عمل به مشکل مواجه می گردد، چنان که سوسیالیست های تخیلی ما به این مرض مزمن گرفتار گردیده و با سوء تحلیل از مارکسیسم و تئوری های مارکس، انگلس و لنین، به انقلاب جهانی فکر کرده و بار سنگین مسئولیت انقلاب در یک کشور مشخص را براحتی از شانه های شان به زیر می کشند و با خیال راحت از کنار درنده های اشغالگر و ایادی داخلی آن که هر روز دست به قتل عام توده های زحمتکش و ستمدیده کشور های اشغال شده می زنند، می گذرند و جار می زنند که چون مارکس گفته که «طبقه کارگر میهن ندارند» و یا «طبقه کارگر شخصیت ندارند» پس ما چه کاره باشیم که به فکر استقلال کشور و مبارزه رهانبخش ملی برای راندن اشغالگران و سرنگونی طبقات استثمارگر موجود در کشور خود باشیم!!؟ زهی حماقت، کوتاه بینی، تنگ نظری و دگماتیستی برخورد کردن با علم مارکسیسم!